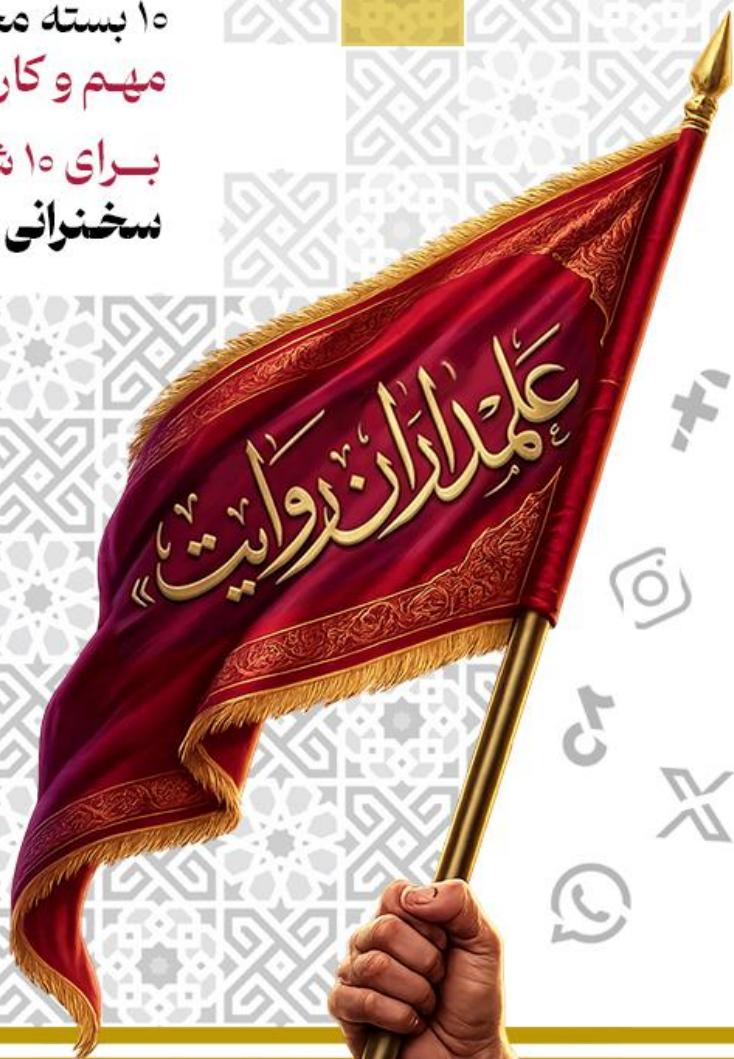


۱۰ بسته محتوای
مهم و کاربردی
برای ۱۰ شب
سخنرانی محرم

محتوای
شب هشتم



اهمیت «روایت»
و نقش مردم در حفظ،
انتقال و تبیین حقیقت؛
از حضرت زینب (س) ق
روایت گران امروز



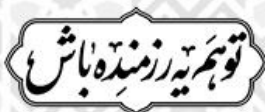
عَلَمْدَارانِ رَوَايَتِ

اهمیت «روایت» و نقش مردم در حفظ،
انتقال و تبیین حقیقت؛

از حضرت زینب (س) تا روایت‌گران امروز

۱۰ بسته محتوای مهم و کاربردی
برای ۱۰ شب سخنرانی محرم

تألیف: حجج الاسلام محمدصادق داودی و علی جمشیدی
با همکاری: استاد ملی جهاد تبیین قراگاد قرب بقیة الله (عجل الله)

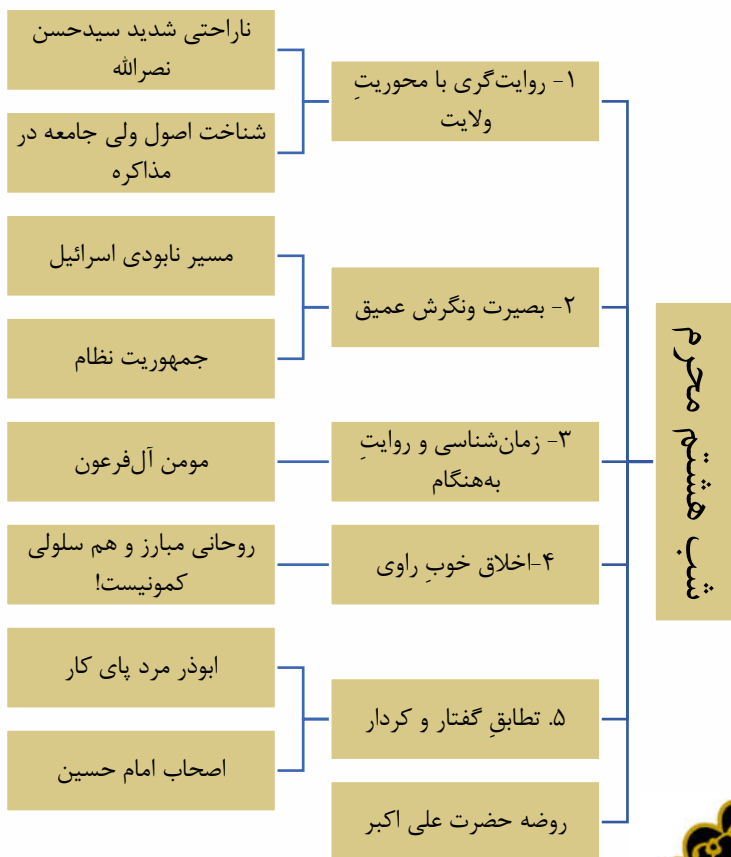


Razmende Bash.ir



شماره مجله تبیین قرین و گویا

سیر کلی جلسه شب هشتم محرم (بایسته‌های روایتگری)



بسم الله الرحمن الرحيم

عزیزان! رزمندۀ حسینی با آن یونیفرم
مقدسِ مشکی رنگش، در پادگان های
آموزشی هیئت، مشقِ رزم می کند و در



مقدمه و ورود بحث

رزمایشِ عظیمِ زیارت اظهار وفاداری می کند. اما این
رزمندۀ، در دلِ تاریکی های زمانه، سلاحی بُرنده تر از
«روایت» ندارد.

در شب های قبل از ترفندها و روش های جبهه دشمن
در روایت سازی صحبت کردیم و در ادامه، ابزارهای
روایتگری جبهه حق را معرفی کردیم. اما امشب
می خواهیم از «الزاماتِ حیاتی و ضرورتی روایت گری»
در جبهه حق صحبت کنیم. برای روایت گری، تنها
شناختِ حق از باطل کافی نیست؛ بلکه این مسیر،
آداب و اصولی دارد که اگر رعایت نشود، با دست
خودمان روایت به جبهه حق آسیب می زنیم.



۱. روایت‌گری با محوریت ولایت

اولین و مهم‌ترین الزام روایت‌گری در
جبهه حق، (حرکت بر مدار ولایت) است.



منِ راوی، اجازه ندارم از پیشِ خود و با سلیقه
شخصی‌ام روایت بسازم! روایتِ من، کلمه‌به‌کلمه، باید
در راستای ترویجِ روایتِ «امام جامعه» باشد.
بدون تبعیتِ محض از امام، جامعه دچار گسست و
انحراف می‌شود. این امام جامعه است که خطِ معیار و
مسیرِ صحت را مشخص می‌کند.^۱

در دوران ما بهترین رزمندگان چنین
تبعیتی داشتند. مجاهدِ بزرگ، شهید
سید حسن نصرالله. که خود یک



روایت و داستان

استراتژیستِ بی‌نظیر بود، بارها تأکید می‌کرد که ما
باید در مسیرِ روایتِ امام جامعه باشیم. ایشان در یکی
از مصاحبه‌ها می‌فرمایند: «یکبار متوجه شدیم که

^۱ فردا شب که شبِ علمدارِ کربلا، حضرت عباس (علیه السلام) است، از این تبعیتِ محض بیشتر خواهیم
گفت.



تحلیلی که ما در حزب الله داریم با تحلیل مقام معظم رهبری متفاوت است، همان لحظه که متوجه این تفاوت شدم اشکم جاری شد و از خدا طلب بخشش کردم.^۲» این یعنی ولایت محور است.

امروز هم ما باید همین تبعیت را داشته باشیم در جریان مذاکرات بعد از جنگ با آمریکا رهبر انقلاب فرمودند:



بنده علی‌الاصول [درباره تفاهم‌نامه] نظر دیگری داشتم ولی از باب تعهدی که رئیس‌جمهور محترم به‌عنوان رئیس شورای عالی امنیت ملی از طرف خود و اعضا در پاسداشت حقوق ملت ایران و جبهه مقاومت به بنده دادند و تصریح به قبول مسئولیت آن نمودند، اجازه آن را صادر کردم.^۳

^۲ <https://www.tabnak.ir/۰۰۵KTW>



خیلی از افراد وقتی متوجه شدند چیزی که برای دیگران روایت می‌کردند با خواسته رهبر عزیز انقلاب متفاوت است، از این تفاوت نگاه خودشان ناراحت بودند این ناراحتی کاملاً بجا و مقدس است؛ اما چطور می‌شود کاری کرد که کمتر اتفاق بیفتد که نظر ما با ولی جامعه چنین زاویه‌ای پیدا کند؟ رهبر عزیز انقلاب در همین پیام کوتاه اما راهبردی، یک کلیدواژه مهم داشتند و آن عبارت «**علی‌الاصول**» بود. نظام فکری رهبری، یک نظام مشخص، مستحکم و دارای اصول و ضوابط دقیق دینی است. اگر مقداری بیانات رهبر شهید و پیام‌های رهبر معظم حاضر کشور را عمیق‌تر بخوانیم کم‌کم قوت تحلیل ما در به‌دست‌آوردن نظر ولی جامعه بالا می‌رود و هندسه ذهنی ما با ایشان منطبق می‌شود.

بیانیه گام دوم یکی از محوری‌ترین متن‌هایی است که با آن میتوانیم، روایت خود را با ولی جامعه تنظیم کنیم



اگر کسی این بیانیه را می‌خواند در این مورد هم دچار خطا نمی‌شد چرا که اصول حکمرانی حضرت آیه‌الله سید مجتبی خامنه‌ای همان اصول قرآنی رهبر شهید است. بخشی از بیانیه گام دوم را با هم بخوانیم:

(سردمداران نظام سلطه نگرانند؛ پیشنهادهای آنها عموماً شامل فریب و خدعه و دروغ است. امروز ملت ایران علاوه بر آمریکای جنایت‌کار، تعدادی از دولتهای اروپایی را نیز خدعه‌گر و غیر قابل اعتماد میدانند. دولت جمهوری اسلامی باید مرزبندی خود را با آنها با دقت حفظ کند؛ از ارزشهای انقلابی و ملی خود، یک گام هم عقب‌نشینی نکند؛ از تهدیدهای پوچ آنان نهراسد؛ و در همه حال، عزت کشور و ملت خود را در نظر داشته باشد و حکیمانه و مصلحت‌جویانه و البته از موضع انقلابی، مشکلات قابل حل خود را با آنان حل کند. در مورد آمریکا حل



هیچ مشکلی متصور نیست و مذاکره با آن جز زیان
مادی و معنوی محصولی نخواهد داشت. (

۲. بصیرت و نگرش عمیق

دومین الزام ما در روایت‌گری، داشتن «عمقِ
نگاه» است. راویِ جبههٔ حق، سطحی‌نگر و
هیجانی نیست.

برای مثال، وقتی می‌خواهیم از «نابودی اسرائیل»
سخن بگوییم، یک نگاهِ سطحی می‌گوید: «آقا جان!
فقط موشک بزنید تا اسرائیل نابود شود.» بله، ضربه
نظامی ضروری است؛ اما نگاهِ عمیق‌تر می‌گوید در
کنار ضربات شدید نظامی به این رژیم کودک‌کش
کارهای دیگری هم لازم است. این غدهٔ سرطانی ۷۰
ساله، با سه پایه و ستونِ شیطانی در منطقه ریشه
دوانده است و تا این پایه‌ها ویران نشوند، نابودی کامل
آن محقق نمی‌شود:



۱. **مظلوم‌نمایی:** صهیونیست‌ها همواره در دنیا خود را قربانیِ هولوکاست و مظلوم جلوه دادند.
۲. **امنیت:** آن‌ها با ایجادِ ناامنیِ مصنوعی برای یهودیان در اروپا، به آن‌ها القا کردند که تنها جای امن برای شما، سرزمین‌های اشغالی است.

۳. **افسانهٔ قدرتِ پوشالی:** ارتشِ اسرائیل خود را شکست‌ناپذیر و یکی از قدرت‌های برترِ نظامیِ جهان معرفی کرد تا در دلِ اعراب و مسلمانان رعب ایجاد کند.

راویِ حق، برای نابودی اسرائیل، باید روی فروپاشیِ این سه رکن کار کند. اگر رهبرِ شهیدمان، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای فرمودند که «اسرائیل ۲۵ سال آینده را نخواهد دید»، یعنی نابودی اسرائیل یک شبه نیست، یک مسیرِ مستمر است. در جریانِ حماسهٔ طوفان‌الاقصی، رهبرِ شهیدمان این عملیات را در



راستای آن مسیر می‌دیدند و فرمودند: «عملیاتِ طوفان‌الاقصی، ضربه‌ای غیرقابل‌ترمیم به رژیم صهیونیستی وارد کرد و هیمنه نظامی و اطلاعاتی آن‌ها را درهم شکست.»^۴

طوفان‌الاقصی هم به امنیت و هم به افسانه اسرائیل قدرتمند آسیب غیر قابل ترمیم زد، این عملیات توانست فعالیت رسانه‌ای سنگین ۷۰ ساله اسرائیل را درهم بشکند درست است که من شما به برکت انقلاب از ابتدا با واقعیت اسرائیل آشنا شدیم، اما مردم دنیا خبر نداشتند و اسرائیل هم معمولاً حملات گسترده خود را در زمانهایی انجام می‌داد که تمرکز رسانه‌ای دنیا به موضوعی خاص منعطف شده بود مثل جام جهانی ۲۰۱۴ که در آن به غزه حمله کرد.

وقتی شما کامل و عمیق به موضوع نگاه کنید تازه متوجه می‌شوید که اقدام حماس درست بوده است

^۴ بیانات رهبر شهید در مراسم مشترک دانشجویان دانشگاه‌های افسری نیروهای مسلح، ۱۸ مهر



وبه‌ای این خون‌های ریخته شده آشکار شدن چهره واقعی اسرائیل است، در حالی که اسرائیل می‌خواست همین تعداد از مردم را طوری از بین ببرد که آسیبی به چهره رسانه‌ای اش نرسد و در دنیا تنفیری از او ایجاد نشود.

من و شما، پیش از هر روایتی، باید مطالعه کنیم، عمق مسئله را بشکافیم و با کسی که در آن موضوع تخصص دارد مشورت کنیم تا روایتمان در پازل دشمن بازی نکند.

شاید بپرسید چطور کسی را برای مشورت پیدا کنیم؟ راه‌های مختلفی وجود دارد مثلاً می‌توانید در اینترنت جستجو کنید (نرم افزار پاسخگو) یا با شماره ۰۹۶۴۰۰ تماس بگیرید.

برگردیم به بحث گفتیم یکی از ضروریات روایتگری بصیرت و نگاه عمیق است.



در جریان همین پیام اخیر رهبر
انقلاب که ایشان تفاهم با آمریکا مورد
نظرشان نیست یک نگاه اولیه این



است که بعد از این پیام در تجمعات وهر دورهمی که
داریم شروع کنیم به ناسزا گفتن به تیم اجرایی کشور
که نباید این تفاهم را امضا کنید ، اما اگر مقداری
عمیق تر شویم سوالی پیش می‌آید که اگر قرار بود با
یک دستور تفاهم امضا نشود رهبری همین پیام کوتاه
را قبل از امضا تفاهم می‌فرمودند تا جامعه مانع اجرای
آن شود اما بعد از امضا پیام دادند و در متن پیام هم
نفرمودند که من مانع می‌شوم بلکه فرمودند:

**(از این لحظه، ما یعنی شما ملت سرافراز و این
خادم ناچیز، منتظر تحقق شروط گفته‌شده
خواهیم بود.)**

اینجاست که روایتگری که اهل نگاه عمیق و بصیرت
است از خود سوال می‌پرسد وقتی رهبری معتقد است



که این مذاکرات مطلوب نیست چرا جواز آن را صادر کرد؟

دلیلش احترام به «جمهوریتِ نظام» است. رئیس‌جمهور، نمایندهٔ اکثریتِ مردم است و وعده‌هایی داده که باید در چارچوبِ قانون آزموده شود.

رهبرِ جامعه، دیکتاتور نیست که با زور و جبر شمشیر بکشد. او راه را نشان می‌دهد، اما حرکتِ جامعه وابسته به انتخابِ من و شماست. تفاوتِ مدیریتِ شهید رئیسی با مدیریتِ دولت‌های قبل، دقیقاً در همین نقطه و با رأیِ ما رقم خورد. دستِ ولیِ فقیه، با انتخاب‌های درستِ ما باز می‌شود و با انتخاب‌های غلطِ ما، بسته!

روش امام خمینی و رهبر شهیدمان همین بود. برادران و خواهران! اینجاست که مشخص می‌شود وظیفهٔ ما در انتخابات‌ها چقدر سنگین است، تا برای



مردم بدون مشخص کردن فرد خاص روایت کنیم که رئیس جمهور تراز بر اساس نگاه رهبری کیست. تا انتخاب کسی رقم بخورد که هندسه ذهنی‌اش بیشترین انطباق را با رهبری داشته باشد تا گره از کار ولی باز کند، نه آنکه باری بر دوش او بیفزاید. راهکار بلند مدت تغییر فضای مدیریت اجرایی کشور به بهترین مسیر مشخص است و نباید خارج از ساختار قدم برداریم اما در کوتاه مدت و برای این قضیه تفاهم باید چه کرد؟ من و شما به عنوان راوی جبهه حق باید سکوت کنیم؟ خیر خود رهبری در همین پیام وظیفه ما را مشخص کردند:

منتظر تحقق شروط گفته‌شده خواهیم بود.

یعنی محور فعالیت ما بر روی تحقق شروط است و اگر شروط تفاهم نقض شد باید مطالبه کنیم اینطور هست که دولت دلش گرم می‌شود که مردم پای کار نظام ایستاده‌اند و جلوی زیاده خواهی دشمن کوتاه



نمی‌آیند و اگر این ایستادگی هزینه‌ای داشته باشد
حاضرند، بپردازند.

اگر روزگاری در کوفه، مسلم بن عقیل را تنها
گذاشتند، امروز در ایران اسلامی، هزاران سینه‌ستبر
و قلب بی‌قرار آماده است تا فدایی خیمه ولایت شود.
با تمام وجودتان، با صدایی که لرزه بر اندام دشمنان
این مرزوبوم بیندازد، عهد خود را با امام جامعه فریاد
بزنید!

خونی که در رگ ماست، هدیه به رهبر ماست!

۳. زمان‌شناسی و روایت به‌هنگام

سومین و یکی از سرنوشت‌سازترین
ضرورت‌ها، «روایت به‌هنگام» است.

راوی حق ابتدا باید شرائط زمان را درک کند و سپس
در زمان مناسب روایت‌گری کند.



تاریخ اسلام پر است از خسارت‌هایی که به دلیل «دیرِ روایت کردن» بر پیکرِ دین وارد شد. بلافاصله پس از رحلتِ جانشوزِ پیامبر اکرم (ﷺ)، عده‌ای در سقیفه جمع شدند و در یک غفلتِ تاریخی مردم، روایتِ جانشینیِ پیامبر (ﷺ) را تغییر دادند. آن‌ها زودتر روایت ساختند، و چون خواصِ جبههٔ حق دیر به میدان آمدند، خطِ اصیلِ امامتِ امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای سال‌ها به حاشیه رفت.

دشمن بیدار است و در بزنگاه‌ها که صحنه را خالی ببیند، روایت‌سازی می‌کند. در همین جنگِ اخیر، دشمن تلاش کرد تا روایت کند مردم ما پای کار نیستند به همین دلیل با شهادت رهبرمان، با پرپر کردن کودکانمان در میناب و لامرد شروع کرد و بعد تاسیسات زیرساختی و آب شیرین کن را مورد هدف قرار داد تا مردم را به تسلیم بکشانند اما چه چیزی روایتِ دشمن را در هم کوبید؟ حضورِ به‌هنگامِ شما



مردم غیور! شما نگذاشتید زمان بگذرد. از همان لحظه که خبر شهادت رهبر را شنیدید با حضورتان روایت کردید بعد که شنیدید دشمن دنبال زدن زیرساخت‌هاست حتی دور تاسیسات زیرساختی مانند نیروگاه‌های برق کمر بند انسانی تشکیل دادید!

این ایستادگی شما دشمن را وادار کرد عقب بنشیند در حالی که در کشوری مانند سوریه چون مردم پای کار نبودن حتی بعد از سقوط دولت و روی کار آمدن دولت مورد نظر دشمن تا نابودی کامل بسیاری از زیرساخت‌ها دشمن کار خود را ادامه داد.

این روایت به هنگام خیلی موثر است، گاهی یک حرف حق را خیلی‌ها قبول دارند، اما چون کسی جرئت نمی‌کند اول آن را بگوید، همه در یک «مارپیچ سکوت» گرفتار می‌شوند. در ۱۸ و ۱۹ دی دشمن با تمام قساوت وارد شد تا کسی جرئت نکند در میدان بیاید وقتی طرفدارانش چند ساعتی میدان را خالی



دیدند جنایت‌هایی کردند که داعش را به حیرت واداشت اما شما مردم به میدان آمدید و آن با حضورتان ۲۲ دی روایتی ویژه ساختید.

وقتی شما جوان مذهبی، شما بانوی محجبه، باصلابت به میدان می‌آیید، این سکوت می‌شکند و اول خود جبهه حق می‌فهمد که چقدر پُر جمعیت و مقتدر است.

نگاه کنید به سیره رهبر شهیدمان در مبارزات پیش از انقلاب. ایشان همیشه در شکستنِ مارپیچ سکوت پیش‌قدم بودند.

دقت کنیم پیشگام شدن یک موضوع اختیاری نیست اگر واقعا بخواهیم رزمنده جبهه حق باشیم باید بر دیگران سبقت بگیریم چرا که یکی از ویژگی‌های مومنین همین پیشگام بودن است: **أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ**^۵

^۵ اینانند که در کارهای خیر می‌شتابند، و در [انجام دادن] آن [از دیگران] پیشی می‌گیرند.

سوره مومنون آیه ۶۱





روایت و داستان

البته پیشگام بودن در روایتگری اصلاً ساده نیست یکی از راویان پیشگام جناب حزقیل بود، مومن آل فرعون

جایگاهی برای خود در حکومت فرعون داشت اما وقتی دید نیاز است که روایت کند پیشگام شد و از همه‌ی آن جایگاه گذشت و به پشتیبانی از پیامبر خدا سکوت را شکست و روایت کرد، خدا هم در آیات ۲۸ تا ۴۵ سوره غافر^۶ او را روایت کرد و جانفش را برای روایت جبهه حق گذاشت اما خدا جایگاه ویژه‌ای به او عنایت کرد و جزو ویژه‌ترین افراد آخرالزمان قرار گرفت و امام صادق (علیه السلام) او را جزو فهرست کسانی که در هنگام ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) رجعت می‌کنند شمردند^۷.

امام حسین (علیه السلام) در کربلا هم از این راوی ویژه یاد کردند و آن وقتی بود که زهیز داشت برای قومش روشنگری

^۶ وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ

^۷ عیاشی، تفسیر عیاشی، المكتبة العلمية الإسلامية، ج ۲، ص ۳۲، حر عاملی، اثبات الهداء، ۱۴۲۵ق.



می‌کرد و از قیام اباعبدالله می‌گفت در این وقت حضرت علیه السلام، زهیر را به مومن آل فرعون تشبیه کردند.^۸ می‌بینید بزرگواران، روایت به هنگام چقدر برای خدای متعال ارزشمند است بله البته هزینه دارد اما قیمتی که خدا برای آن می‌پردازد بسیار خاص و ویژه است که با عمل دیگری قابل مقایسه نیست.

امام باقر علیه السلام در روایتی نورانی می‌فرمایند که خداوند برای چهار نفر، مقام «سابقین» و پیشگامان در خیر را ثبت کرده است: اول، هابیل که بر قابیل سبقت گرفت. دوم، مؤمن آل فرعون [که در دفاع از حضرت موسی علیه السلام سبقت گرفت]. سوم، حبیب نجار (مؤمن آل یس) [که برای یاری فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام بر دیگران سبقت گرفت و در همین مسیر جانش را فدا کرد]. و چهارمین نفر [که سید سابقین است]؛ علی بن ابیطالب علیه السلام.

^۸ قمی، نفس المهموم، ۱۳۷۹ش، ص ۲۴۲.

^۹ مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۱۵.



امیرالمؤمنین (علیه السلام) زمانی سینه سپر کرد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد که هیچ کس در میدان نبود و تمام مسلمانان عالم سه نفر بودند.

این که اول راوی امام خود باشیم افتخاری است بزرگ و باعث از بین رفتن اقدامات دشمن می شود.

عزیزان! دشمن می خواهد ما را در مارپیچ سکوت خفه کند. می خواهد جوانِ مؤمنِ ایرانی احساسِ انزوا کند. اما مگر ما پیروانِ حیدرِ کرار نیستیم؟ امروز، چشمِ جهان به شماست. سکوتِ امروز، خیانت به خونِ شهدایی است که با همه وجود به میدان آمدند. بیایید آمادگی خود را نشان دهیم تا دشمن این مردم و مملکت بداند ما در میدانیم

این جنگ، جنگِ عزته / سکوتِ ما خیانتِ

نه یک قدم جلوتریم / نه یک قدم عقب‌تریم

«پیرو امر رهبریم»



۴. اخلاقِ خوبِ راوی

نکته چهارم، معجزه اخلاق در روایت‌گری است.



خداوند متعال وقتی حضرت موسی (علیه السلام) و برادرش هارون را به سوی طغیان‌گرتین انسانِ تاریخ، یعنی فرعون می‌فرستد، می‌فرماید: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا ۚ»؛ با او به نرمی سخن بگویید!

این «قَوْلٍ لَّيِّنٍ» یا سخنِ نرم، یک تاکتیکِ ساده نیست؛ بلکه اساسِ دعوتِ انبیاست. خداوند متعال بلافاصله بعد از این دستور می‌فرماید: «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى». یعنی با او نرم سخن بگویید، شاید متذکر شود یا از خدا بترسد. انسان، در برابرِ پرخاشگری گارد می‌گیرد و لجابت می‌ورزد، اما سخنِ نرم، سدِ دفاعیِ غرور را می‌شکند و راه را برای نفوذِ حقیقت باز می‌کند



ما که از موسی علیه السلام بالاتر نیستیم، مخاطبِ ما هم که از فرعون بدتر نیست! پس چرا گاهی در روایت گری هایمان، با زبان تند و گزنده، مخاطب را از دین زده می کنیم؟

بگذارید یک جریان را برایتان تعریف کنم. جنابِ مفضل بن عمر، از شاگردانِ برجستهٔ مکتبِ اهل بیت علیهم السلام، ماجرای تکان دهنده ای را نقل می کند مفضل می گوید: یک روز عصر، در مسجد النبی، کنارِ روضهٔ مطهر و حدفاصلِ منبر و قبرِ نورانیِ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودم. غرق در فکر بودم و با خودم به عظمتِ جایگاهِ پیامبر صلی الله علیه و آله، آن مقامِ والایی که خداوند به ایشان عطا کرده و بی خبریِ بسیاری از مردم از این حقیقت، می اندیشیدم. در همین حالِ معنوی بودم که ناگهان متوجه شدم «ابن ابی العوجاء» آمد و در چند قدمی من نشست. می دانید ابن ابی العوجاء کیست؟ یکی از مشهورترین منکرانِ خدا و



خدانا باورانِ آن زمان! کسی که علناً بی‌دینی را ترویج می‌کرد. دوستش هم آمد و کنارش نشست
ابن ابی العوجاء شروع کرد به صحبت کردن. جالب اینجاست که در کنارِ قبرِ پیامبر (ﷺ)، لب به تحسینِ ایشان گشود و گفت: صاحبِ این قبر، واقعاً به اوجِ عزت رسید. انسانی بود که با هوش و درایتش نامِ خود را جاودانه کرد و دعوتش چنان گرفت که روزی پنج بار نامش را بر فرازِ مآذنه‌ها در سراسرِ جهان فریاد می‌زنند! تا اینجا داشت از عظمتِ ظاهریِ محمد (ﷺ) می‌گفت، اما بلافاصله بحث را عوض کرد و شروع کرد به انکارِ مبدأِ آفرینش! به صراحت گفت: این دنیا از اول همین‌طور رها بوده، نه خالقِ دارد، نه مدبری و نه سازنده‌ای! اشیاء خودبه‌خود به وجود آمده‌اند

مفضل می‌گوید: من که این حرف‌های کفرآمیز را آن هم در کنارِ قبرِ پیامبر (ﷺ) شنیدم، خونم به جوش آمد.



کاسه صبرم لبریز شد. نتوانستم خودم را کنترل کنم. با خشم و فریاد رو به او کردم و گفتم: ای دشمنِ خدا! در دینِ خدا الحاد می‌ورزی؟ خدایی که تو را با این زیبایی و کمال آفریده انکار می‌کنی؟ اگر کمی در وجودِ خودت فکر کنی، نشانه‌های پروردگار را در جزء جزءِ بدنت می‌بینی

دقت کنید رفقا! مفضل حرفِ بدی نزد، از خدا دفاع کرد، اما با عصبانیت و پرخاش. حالا ببینید این خدانا باور، این دشمنِ دین، چه جوابی به شاگردِ امام داد. ابن ابی العوجاء نگاهی به مفضل کرد و گفت: ای مرد! اگر تو از متکلمان و دانشمندانی، بیا با هم منطقی مناظره کنیم؛ اگر دلیل آوردی، ما از تو پیروی می‌کنیم. اگر هم اهلِ علم نیستی که اصلاً با تو حرفی نداریم! اما... اما اگر تو از یارانِ جعفر بن محمد (علیه السلام) هستی، بدان که استادِ تو هرگز با ما این‌طور تند و پرخاشگرانه برخورد نمی‌کند! او حرف‌های ما را

بسیار بیشتر از تو شنیده است، اما هرگز به ما توهین نکرده و از مرز ادب خارج نشده است. او انسانی بردبار، متین، عاقل و استوار است. با دقت به حرف های ما گوش می دهد، و به دنبال شناخت برهان ماست، تا هنگامی که برهان ما پایان می پذیرد و ما گمان می بریم که دیگر، او را مجاب ساخته ایم؛ اما او با گفتاری اندک و سخنی کوتاه، برهان ما را در هم می شکند و برهان خود را بر ما تمام می سازد، و راه گریز را می بندد، به گونه ای که توان پاسخگویی به او را نداریم. پس اگر تو از یاران اوئی، مانند گفتار او با من سخن بگو....! ^{۱۱}

اما می خواهیم جریانی از اثر اخلاق در انتقال روایت درست از جبهه حق برایتان بگویم. رهبر شهیدمان تعریف می کردند وقتی در یکی از زندان های ساواک بودند،



^{۱۱} بحار الأنوار، علامه محمدباقر مجلسی، جلد ۳، صفحه ۵۷، مؤسسه الوفاء بیروت

روزی یک زندانی جدید با سلول ایشان اضافه می‌شود. آن فرد در ابتدا با دیدن یک روحانی به شدت ابراز انزجار می‌کند و حتی روی برمی‌گرداند چون کمونیست و ضد دین بود، اما رفتار پر از مدارا، محبت پدرانه و اخلاق کریمانه رهبر شهیدمان در آن فضای سخت زندان، چنان در دل این کمونیست اثر می‌گذارد که روز آخر زندان، با چشمان اشکبار می‌گوید: «من روز اول از دیدن تو متنفر بودم، اما امروز که می‌روم، شیفته اخلاق تو شده‌ام و بهترین رفیق من هستی!»^{۱۲}

۵. تطابق گفتار و کردار

نکته پایانی الزامات روایت‌گری، یکی بودن حرف و عمل است.

جناب ابوذر غفاری، وقتی در مدینه فریاد عدالت سر می‌داد و از امیرالمؤمنین (علیه السلام) دفاع می‌کرد، حرف و

^{۱۲} خون دلی که لعل شد، انتشارات انقلاب اسلامی، ص ۱۲۸



عملش یکی بود. وقتی عثمان او را به کویر خشک «ربذه» تبعید کرد تا در تنهایی جان بدهد، ابوذر نگفت: «حالا که به سختی افتادم، دیگر ولایت حضرت علی علیه السلام را روایت نمی کنم.» او در اوج تشنگی و غربت نیز همان روایتی را گفت که در روزهای آرامش مدینه می گفت.^{۱۳}

برادران و خواهران! اگر هر کدام از این معیارها و ضرورتهای روایتگری را کنار بگذاریم خودمان ضرر می کنیم و جا می مانیم.

در جریان کربلا شخصی به نام «طَرِمَّاح بن عَدی» با کاروانی کوچک به امام حسین علیه السلام رسید. امام از او یاری خواست. او گفت: «یا بن رسول الله! من آذوقه برای خانواده ام می برم. اجازه بدهید بارم را برسانم و برگردم!» رفت، کارش را انجام داد و با سرعت به سمت کربلا بازگشت. اما وقتی نزدیکی کربلا رسید، خبر

^{۱۳} مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۳۴۰



دادند که: «طِرمَاح، کجا می‌روی؟ دیر رسیدی... سرِ حسین (علیه السلام) را به شهادت رساندند...»^{۱۴}
طِرمَاح نیتِ بدی نداشت، اما «دیر رسید».

اما یاران اباعبدالله (علیه السلام) اینگونه نبودند و در هنگام نیاز با همه وجود در خدمت امام (علیه السلام) بودند. شهدای کربلا یک نمونه کامل از کسانی بود که راوی واقعی بودند و حرف و عملشان یکی بود و دارای بصیرت بودند همانطور که در زیارت حضرت عباس (علیه السلام) می‌خوانیم او نافذالبصیره بود. کربلایی‌ها کسانی بودند که به هنگام پای کار امامشان آمدند.

امشب شب فرزند بزرگ سیدالشهدا (علیه السلام) است. علی اکبر (علیه السلام) دوست داشت بر همه سبقت بگیرد و خودش اول فدایی



امام زمانش باشد اما اصحاب اجازه ندادند و گفتند تا وقتی یکی از ما زنده است کسی از شما خاندان نباید

^{۱۴} تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج ۵، ص ۴۰۵



آسیب ببیند اما بعد از شهادت اصحاب اولین نفری که اجازه میدان گرفت علی اکبر (علیه السلام) بود. فاستأذن أباه عليه السلام .. علی وقتی اجازه میدان رفتن خواست اباعبدالله (علیه السلام) اصلاً معطلش نکرد ، بلافاصله فرمود برو .. راه افتاد به سمت میدان ، ثمّ نظر إليه نظرة آيسٍ .. میدونه اونا از علی چیجوری پذیرایی میکنن امام .. نظر إليه نظرة آيسٍ منک .. با ناامیدی یه نگاهی بهش کرد .. دیگه نتونست ادامه بده سرش رو پایین انداخت وأرخی عینیه، فبکی .. راوی میگه نگاه کردم از دو چشم سیدالشهدا اشک جاری شد .. محاسنش به دست گرفت ثمّ قال: "اللَّهُمَّ كُنْ أَنْتَ الشَّهِيدَ عَلَيْهِمْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسَ خُلُقاً وَخُلُقاً وَمَنْطِقاً بِرَسُولِكَ" .. خدایا دارم شبیه ترین مردم به پیغمبر رو به سمت میدان میفرستم .. برا جدم دلم تنگ میشدم به او نگاه میکردم .. هنوز علی به میدان



نرسیده رو کرد به عمر سعد فرمود خدا رَحِمَت رو قطع
کنه

علی رفت میدان رجز خواند .. در این رجزها خودشون
رو معرفی می کردند تا آخرین روشنگری رو انجام داده
باشند خود سیدالشهدا هم وقتی به میدان رفتند لا
لشیء کان منی سابقا ، منو به گناهی نمیتونید متهم
کنید .. غیر فخری بضیاء الفرقدین .. جز اینکه من به
دو نور نیّر متصلم .. فاطمه الزهراء اُمی و اُبی .. قاصم
الکفر ببدر وحنین .. یعنی از بابام میخواید انتقام
بگیرید .. علی رفت میدان و نام جد امیرالمومنین رو
دارد و با اینکه از کینه آن ها خبر داشت با افتخار
فرمود:

أَنَا عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ

من علی ابن حسین ابن علی ام ماییم که نزدیکترین

به پیغمبریم



والله لا يحكم فينا ابن الدعي

حرام زاده اجازه مدیریت جامعه اسلامی را نداره
بعد از اینکه رجز خوانی را انجام داد شرو کرد و فلم
یزل یقاتل، مداوم می جنگید، استاد جنگ بود، نوهی
امیرالمومنین بود، حمله که می کرد کسی جرات
نداشت تک به تک با او بجنگه، فلم یزل یقاتل حتی
ضج أهل الكوفة، دیگه میترسیدن جلو بیان خیلی
ها رو به درک واصل کرد. او رو دوره کردن، شروع
کردن به سنگ باران کردن.. چند صد نفر.. سپر رو
بالا آورد، دیدش محدود شد. از جلو که سنگ میزدن
یه کسی از پهلو ضربه ای زد..

یه لحظه حسین (علیه السلام) دید اسب با سوار رفت تو دل
دشمن.. دورش کردن.. به خدا سخته عباراتِ مقتل
رو گفتن.. همین قدر بگم: دورش کردن.. کار به
جایی رسید که صداش بلند شد.. عليك السلام هذا
جدي رسول الله يقرئك السلام... امام حسین (علیه السلام)



چند نفر رو دور کرد آقا خودش رسوند بالاسرِ علی
اکبر علیه السلام دشمنان اومدن عقب نشستن دلشون
میخواست بینن چه جور آب میشه حضرت
ایستاد بالاسرِ علی ، نگاهی کرد . راوی میگه تا نگاه
کرد به علی دید علی داره جان میده ، جلو چشم
سیدالشهدا دست و پا زد ، نشست سیدالشهدا ثم
وضع خده علی خد
ای پسر، من پدر پیر توام^{۱۵}
ولدی علی

سخنی گوی و دلم را خوش کن
تو که آتش زده ای خاموش کن

ولدی علی علی علی
ولدی علی علی علی

^{۱۵} می توانید اینجا این صوت را بخش کنید.



پیش دشمن میسند این همه من گریه کنم
خیز و از جا بنشان آتش دل ای پسر

ولدی علی علی علی
ولدی علی علی علی

سپه کوفه و شام ایستاده
به تماشای شه و شه زاده

شه به روی نعش پسر افتاده
همه گفتند حسین جان داده ...

خداوندا! به خونِ پاکِ علی اکبر (علیه السلام)، ما را در مسیرِ
ولایت و در جبههٔ روایتِ گریِ حق، ثابت قدم بدار.
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.



